



بهاء‌الدین خرمشاهی

معرفت شناسی عرفان

در روز بیست و پنجم بهمن ماه ۱۳۸۵ اعضای هیئت تحریریه فصلنامه، گفت و گویی با استاد بهاء‌الدین خرمشاهی، قرآن پژوه و حافظ شناس معاصر داشتند. ایشان ضمن بررسی معرفت شناسی یا علم المعرفه عرفان، به موضوعاتی چون تقریب و گفت و گوی عرفانی بین مذاهب و ملت ها نیز پرداختند. متن زیر حاصل این نشست است.

با تشکر از مدیران و گردانندگان نشریه عرفانی آفتاب اسرار، که بحمدلله شماره صفر آن، توجه اهل نظر را جلب کرده، امیدوارم جایگاه خود را در میان صاحب نظران تثبیت کند. تأمل می کردم که چه بحثی را آغاز کنم که ربط با ساقه و محور اصلی این نشریه داشته باشد؟ به فکرم رسید به بحثی که اکثراً می اندیشند تکراری است، درحالی که چنین نیست، یعنی اعتبار عرفان یا به تعبیر دیگر، شناخت شناسی یا معرفت شناسی یا علم المعرفه و بحث المعرفه عرفان پرداخته شود. عرفان برچه چیز استوار است؟ آیا مبحثی بی پایه است؟ یا به اعتقاد معتقدانش از شریعت هم نیرومندتر است و از پایه های نه چندان برهانی، ولی نیرومند و قانع کننده ای برخوردار می باشد. در پی این مقدمه، سه شاخه اصلی موضوع را بررسی می کنیم.

۱- اجماع

۲- تجربه عرفانی

۳- کرامات و خوارق عادات

این سه موضوع به هم مربوط و اگر خوب پیش برود و چفت و بست مناسبی داشته باشد، نشان می دهد که عرفان به کجا بند است و برچه پایه هایی استوار است؟ در این باره ۲۶ سال پیش کتابی به نام فلسفه و عرفان از استیس امریکایی که به روشن نویسی مشهور است، ترجمه کردم و مرحوم عنایت نیز کتاب فلسفه هگل او را ترجمه کرده است. البته در این زمینه کتاب ارزش میراث صوفیه مرحوم زرین کوب هم به این بحث فقط از ناحیه تاریخ شناسی و میراث صوفیه پرداخته است. مراد از اجماع این است که عده قابل توجهی از انسان های خردمند و فرهیخته و اهل معنی و نظر، به

دیدگاهی به نام عرفان و تصوف رسیده اند که عده ای آن را "رازوری" هم گفته اند. قابل ذکر است که تفاوت عرفان و تصوف این است که تصوف بیشتر طریقتی و خانقاهی و سلوک عملی است؛ ولی عرفان که با معرفت هم ریشه است، بیشتر سلوک نظری و فراعلمی است. مثلاً در عرفان ابن عربی بعد از هفت یا هشت قرن، هیچ جا خانقاه یا پیروانی به شکلی که گفته شود پیروان طریقه^۱ ابن عربی اند، نداریم؛ ولی بسیار هستند افرادی که پیرو عرفان نظری ابن عربی بوده اند، تا برسد به عصر جدید مانند استاد علامه روانشاد آشتیانی که صاحب نظر طراز اولی در این زمینه بوده است. از جمله می توان از آیت الله جوادی آملی و آیت الله حسن زاده آملی هم نام برد که شرحی بر فصوص ابن عربی دارند، که اگر به طور دقیق شرح بر فصوص نباشد، به طور معنایی شرح بر نظرگاه ابن عربی و آراء نظری اوست. حضرت امام خمینی^۲ نیز سوره های فاتحه و علق را از این دیدگاه تفسیر کرده اند. ایشان تعلیقه ای نیز بر فصوص ابن عربی دارند. چنان که گفته شد، مراد از اجماع آن است که جماعتی به نظرگاهی می رسند که با مبدأ جهان - که حی و قادر و سمیع و بصیر و... است - ارتباط دارند و این ارتباط یک سویه هم نیست. هم از زمین به آسمان و هم از آسمان به زمین این ارتباط وجود دارد.

عصمت اسلامی: بحث مهمی که در این جا مطرح می شود، مسئله^۳ وحی است، که آیا نزول وحی پایان یافته یا نه؟ چنان که مولانا می فرماید: "آن چه که می گویند بعد از پیامبران وحی بردیگران منزل نشود، چرا نشود؟ شود؛ الا آن را وحی نخوانند." و به حدیث المؤمنین نظر بنورالله استناد می کند و سپس می فرماید: "چون به نور خدا نظر می کند، همه را ببیند، اول و آخر و غایب و حاضر را. زیرا از نور خدا چیزی پوشیده نماند و اگر پوشیده باشد، آن، نور خدا نباشد. پس معنی وحی هست اگرچه آن را وحی نخوانند."

-- مرحوم آشتیانی می فرمودند که هیچ دلیلی از قرآن نداریم که نشانگر آن باشد که وحی پایان یافته است. البته نبوت با رسالت خاتم النبیین پایان یافته و این امر نزد مسلمین مسلم است. ناگفته نماند که عده ای به این مسئله اعتقاد نداشتند؛ از جمله غلام احمد قادیانی

مرحوم آشتیانی می فرمودند که هیچ دلیلی از قرآن نداریم که نشانگر آن باشد که وحی پایان یافته است. البته نبوت با رسالت خاتم النبیین پایان یافته و این امر نزد مسلمین مسلم است.





جمعیت آن ممکن است بیشتر باشد. بلکه وقتی جمعیتی پیرو یک چیز باشند، این امر قابل بررسی علمی است. مثلاً پیروان هندوئیسم در جهان به میلیون ها نفر می رسند، یا پیروان بودا که آیینی اشراقی و شهودی است - اگرچه به خدایی با صفات روشن خدای اسلام یا مسیحیت باور ندارند- دارای سیروسلوک عرفانی می باشند.

وقتی جماعتی حرفی را می زنند و این سخن تک نفره نیست، باید به پرونده آن ها اعتنا کرد. چنان که استیس می گوید: "من طبیعت گرا هستم و به هیچ دین و خدایی باور ندارم؛ ولی به عنوان قاضی بی طرف که عرفان شرق و غرب را بررسی کرده ام، معتقدم که حرف عرفا راه به جایی می برد، اگرچه تناقض و یا شطح می گویند."

سامرست موام می گوید: "یک حرف احمقانه را چهل میلیون نفر هم بزنند، هم چنان احمقانه است." مثلاً عده کثیری به خرافات اعتقاد دارند. کسی می گفت: بزخم به تخته من اهل

که خداوند راضی باشد فقط یک فرقه هدایت شوند. زمانی قوم بنی اسرائیل می گفتند: ما برگزیده هستیم و حالا هم ما شیعه امامیه اثنی عشریه، فرقه ناجیه و حقه و حقیقه هستیم و بقیه گمراهند. من فکر می کنم این، جزو ضروریات تشیع نیست ولذا جا دارد که درباره آن تحقیق شود. من به نوعی به کثرت گرایی اعتقاد دارم و معتقدم حضرت باری تعالی می دانست که یهودیان و مسیحیان با آمدن اسلام دست از دین آباء و اجدادی خود نمی شویند و یک باره و همگی به سوی اسلام نمی آیند. اما ورود و خروج عده ای از دینی به دین دیگر بوده و هست و خواهد بود. اما این که همه پیروان دینی، به دین دیگر وارد شوند محال است. در طول تاریخ از زمان اوپانیساده ها، بودا، کنفوسیوس و افلاطون و تا صدر اسلام و یا به عبارتی اهل صقه که اندیشه های زاهدانه و پارسایانه ای داشتند، عده ای ادعای ارتباط با عالم ماوراء را داشتند. در ادیان هم اجماع وجود دارد؛ به ویژه

در پاکستان خود را "احمد موعود" در قرآن نامید و ادعای نبوت کرد، و در تشیع نیز مذاهبی دیده شد که بعضی از آن ها خارج از ارتدکسی یا راست کیشی نیستند، مثل شیخیه. ولی بابیه مخصوصاً وقتی به بهائیت تبدیل شد، هم از اصول و مبانی شیخیه - که همچون خواهر و برادر بودند- و هم از اصول اسلام دور شدند و به قاطعیت و صراحت ادعا کردند که: ما پیرو دین تازه ای هستیم و کتب اقدس و بیان و ایقان را آسمانی و وحیانی و الهامی دانستند.

عارفان و صوفیانی که مدعی ارتباط با عالم ماوراء بودند، کم کم تبدیل به فرقه و گروهی شدند که خوارق و کراماتی هم به آن ها منسوب است.

وقتی جمع قابل توجهی ادعای واحدی داشته باشند، بقیه را به فکر فرو برده که چه بسا این ها بهره ای از حقیقت داشته باشند. چون اگر بگوییم یک مذهب خاص بهره از حقیقت دارد و بقیه ضاله و مضله و گمراه هستند، این با عدل الهی جور در نمی آید



خرافات نیستیم! خوب، خرافات بی پایه است مثل نحوست ۱۳ و... البته مسائلی است که بین خرافات و فرا روان شناسی است، مثل چشم زدن. من دست کم دو مقاله در این مورد نوشته ام و گفته ام که این ها بهره هایی از حقیقت دارند. مثل گوهری که در کنار دریا گم می شود، شما ناچارید برای یافتن گوهر، مقدار زیادی شن را هم همراه آن برداشته و با دقت آن را بررسی کنید تا گوهر از میان هزاران دانه شن یافته شود؛ پس خیلی از حقایق درون خرافات هستند. بله! این خرافات است که مانند ویروس به جان شریعت و طریقت و حقیقت می افتد و فساد به بار می آورد. جراحی دقیق می خواهد که بتواند پیچک خرافات را از نهال بی گناه باز کند و بگذارد نهال رشد کند.

مینا انتظار حجت: مطالبی که امروزه خرافات نامیده می شوند وریشه در قدیم دارند، شاید زمانی رویدادی، منجر به حرکت یا توقف جریان در عالم طبیعت می شده و در نتیجه سبب اعتقاد جماعتی به اثر بخشی آن بوده است و این ها اعتبارات حکمتی داشته اند که از دانش بشر دورند. بنا به قول ابن سینا، ماوراء الطبیعه را در طبیعیات، اثراتی است که قانون و قاعده، آن را مضبوط نمی کند و آن اثرات، غیر از آلت و مجرای مادی جاری است. آیا می توان به خرافات از این منظر نگاه کرد؟

- من جرأت نمی کنم. ولی احتیاط علمی اجازه نمی دهد که بگویم خرافات تماماً بی پایه است، یا خرافات به چیزهایی متصل می شود که آن ها بی پایه هستند. همان طور که گفتم، شریعت و طریقت و حقیقت هر سه گرفتار خرافات بوده اند. ما بچه را با آب شسته نباید یک جا دور بریزیم. بلکه باید آب را بیرون ریخته و بچه را حفظ کنیم. در این مورد هم باید تحقیق علمی کرد که چه چیزهایی کاملاً بی پایه هستند: رُبَّ شهره لا اصل له (بسا چیز مشهوری که اصلی برای آن نیست). بسیاری از خرافات هستند که باید ریشه یابی شوند.

عرفان و طریقت های عرفانی
روزبه روز در جهان پیروان
بیشتری پیدا می کنند. گفت
و گو بین طرق عرفانی بیشتر
نتیجه می دهد تا گفت و گوی
بین ادیان.



صحبتیم را خلاصه می‌کنم. همان‌طور که گفته شد، ادعای صاحب‌نظران و فرهیختگان در رابطه با ارتباط با عالم بالا صرف این که ادعاست، نباید از دور خارج شود. مسئلهٔ اجماع در شریعت هم مطرح است؛ مثلاً هشتاد درصد مردم جهان ادعای تجاربی را می‌کنند که منجر به اعتقاد دینی شده است. این همه آدم با هم تباخی نمی‌کنند. این همه آدم به خودشان دروغ نمی‌گویند تا بعد به ما دروغ بگویند.

دکتر حسن آل یاسین: جمع‌بندی مباحث بالا این را به ما می‌گوید که تعداد مورد توجهی از مردم معقول، اعتقاد واحدی دارند و باید به آن اعتقاد توجه کرد تا دید واقعاً این اعتقاد چیست؟ این حداقل نشان می‌دهد که چیزی وجود دارد که واهی نیست.

- جمع‌بندی خوبی است. اگر صرفاً ما اجماع داشتیم و چیز دیگری نداشتیم که این اجماع را به کرسی بنشانند، اجماع کمی پادروها می‌ماند. همان‌طور که سامرست موام گفت که ممکن است چهل میلیون نفر اعتقادی داشته باشند که پایه و اساس نداشته باشد، مثل بسیاری از خرافات، در مورد آن هم نباید بی‌رحمانه رفتار کرد. خرافات با حقایق پیوند می‌خورند که نباید گوهر را با شن‌ها دور ریخت. حالا این جاست که اجماع خودش را بر تجربهٔ عرفانی متکی می‌کند و کرامات و خوارق‌عاداتی که از بعضی اهل طریقت یا شریعت ظاهر می‌شود، اهمیت می‌یابد. اشراق بودا واقعهٔ مهمی در تاریخ ادیان و عرفان است. صوفیهٔ ما هم در طی تاریخ، ادعای کرامات و خرق‌عاداتی داشته‌اند که بعضاً با شریعت جور در نمی‌آمده و این امر و امور دیگر سبب برخورد خصمانه بین طریقت‌ها و شریعت‌ها بوده است. بعضی اهل طریقت، شریعت را به‌طور کلی انکار کرده و اهل شریعت هم اهل طریقت را. بعضی از صوفیه حتی "اباحه" را جانشین شریعت می‌کردند. اباحه یعنی حلال‌شماری حرام. این‌ها عبادات را ترک می‌کردند و به جای آن، ذکر و اوراد و سماع و چله‌نشینی و تجمع در خانقاه و آداب دیگر را



جایگزین می‌کردند. البته ما وارد این بحث نمی‌شویم و با گوهر نیالوده، طریقت و شریعت کار داریم که قرار است از جمع این دو گوهر، حقیقت زاده شود. چون این نزاع‌ها در طول تاریخ بین یک طریقت و طریقتی دیگر، یک شریعت و شریعتی دیگر رخ داده که پیروان ادیان نزاع‌های سنگینی کرده که جنگ‌های صلیبی از نمونه‌های درازآهنگ چند قرنه، تاریخی این مسئله است.

دکتر حسن آل یاسین: پس مشخص می‌شود که بین میانه‌روهای طریقت و میانه‌روهای شریعت اختلاف چندانی وجود نداشته است.

- بله. میانه‌روهایی که اهل انصاف و اعتدالند و معتقدند که هیچ چیز با جنگ و پرخاش و خصومت و خشونت پیش نمی‌رود و به درستی هم که چنین است. اگر اعتدالیون نگذارند خشونت پیشگان و خصومت‌گرایان پیروز بشوند، رنگی از عرفان به همه ادیان خواهد خورد؛ تا جایی که بسیاری معتقدند نگاه عرفانی به جهان زیباتر است تا نگاه شریعت‌مدارانه و زهدگرایانه.

بحث دوم ما که تجربه‌های عرفانی است، بحثی است که اجماع را شکل و سروسامان می‌دهد. تجربه عرفانی هم ادعاست، منتها هر ادعایی احتمال صدق و کذب دارد و این که احوال هر کسی برای خودش حجت می‌شود که برای دیگران نمی‌شود.

مینا انتظار حجت: مولانا می‌فرماید: "تواتر شنیدن گوش، فعل رؤیت می‌کند و حکم رؤیت دارد. هم چنان که از روی ظاهر، تواتر گفت را حکم دید می‌دهند." اهمیت تواتر در تجربه‌های عرفانی چیست؟

-- روزگاران درازی بسیاری کسان گفته‌اند که ما تجربه عرفانی داریم. این که تجربه عرفانی رخ می‌دهد و تواتر پیدا کرده است، خود تواتر یکی از ادله اثبات‌گر خیلی از حقایق است.

ما از کجا می‌دانیم که یک شخصیت تاریخی مثل اسکندر یا ناپلئون وجود داشته؟ از طریق تواتر. حالا این تواتر می‌تواند کتبی باشد یا شفاهی. کتبی بودن که دلیل صدق نمی‌شود، ولی تواتر دلیل صدق می‌شود. ما به این که عده زیادی در دوره‌های طولانی از تاریخ بزرگی عهد بسته و به اصطلاح تبانی کرده باشند، شک می‌کنیم؛ و این مسئله را عقل بر نمی‌تابد. ما در این جا چیزی را بررسی عقلانی می‌کنیم که بر عقل استوار نیست. خود دین هم همین طور است؛ کسانی که به دینی اعتقاد پیدا کرده‌اند، آیا اول به دنبال دلایل اثبات وجود خدا رفته و سپس ایمان آورده‌اند؟ خیر! فرد ایمان یافته، خود را چنین یافته است و غالباً همه، دین را از محیط می‌گیرند. این هم اشکالی ندارد. ما خیلی چیزها را از محیط می‌گیریم، از جمله مهم‌تر از همه زبان است. این نقص زبان نیست که ما آن را از محیط و از پدر و مادر می‌آموزیم. پس برای دین و عرفان هم نقیصه یا نقیضه‌ای شمرده نمی‌شود که بگوییم چرا از جامعه گرفته می‌شود؟ بشر مدنی بالطبع است و در اجتماع زندگی می‌کند؛ هیچ وقت انسان غارنشین



محل بحث ما نیست. ما اصلاً استناد به او نمی‌کنیم. او هر طریقتی که داشته باشد، اگر او را با عقل و شعور و گرایش جمعی نسنجیم، هیچ وقت محل استناد و مثبت هیچ نکته‌ای نیست. مثلاً یک نفر در دنیا حرفی را بزند و هیچ کس دیگر آن حرف را نزند؛ که این امر بسیار بعید و دشوار و به محال نزدیک است که بتواند این سخن را به کرسی بنشاند، حتی اگر از حقیقت برخوردار باشد.

پس اجماع اهمیت دارد، سپس متکی و متصل به تواتری می‌شود که از تجارب عرفانی برمی‌خیزد. تجربه‌ای که ادعا می‌شود پرده از برابر دیدگان برداشته شده و چیزی رازآمیز که در حالت عادی نمی‌توان به آن پی برد، به علت افتادن پرده پیش آمده است. حالا یا تحت تأثیر خودآگاه شخص یا ناخودآگاه یا حالت وجد و یا حالت غیرعادی، این مسائل فرعیات بوده ولی اصل مسئله این است که احوالی متفاوت از احوال عادی زندگی دست می‌دهد و تا کسی این احوال را تجربه نکرده باشد، نمی‌تواند آن را درک کند. نور سیاه یکی از عجیب‌ترین تجربه‌های عرفانی است؛ نوری که خود روشن است، چگونه می‌تواند سیاه باشد؟ این نور سیاه یعنی سخت‌ترین تجربه عرفانی، هم در عرفان شرق و هم در غرب گفته شده است. این افراد احساس می‌کنند که جهان، یک فکرت است از عقل کل؛ جهان و پیچاپیچی و نظم حاکم بر آن، به قول سعدی:

این همه نقش عجب بر درو دیوار وجود هر که حیرت نکند، نقش بود بر دیوار

تجارب عرفانی چندگونه است: تجربه در بیداری، در خواب یا رؤیای صادقانه، که ما در دین هم به تجارب دینی اتکا داریم. اگر تجارب دینی نباشد، اثبات حقانیت برای شریعت هم دشوار می‌شود. پس شریعت و طریقت، در اجماع مشترکند و در شریعت، تجربه دینی و در طریقت، تجربه عرفانی بسیار به هم شبیه هستند.

دکتر حسن آل یاسین: این همه تفاوت در سلوک یا تجربه‌های عرفانی چیست؟

مثلاً در عرفان خاوردور تجربیاتی وجود دارد که هیچ شباهتی به تجربه‌های عرفانی خاورمیانه یا اروپا یا آمریکا ندارد. تجربه‌ها خیلی متفاوت است. اگر یک

چیز واحد دیده می‌شود، چرا اینقدر متفاوت است؟

- البته یک چیز واحد دیده نمی‌شود. مبدأ حیّ

و حاضر جهان که خداوند متعال است، "واحد" است

و این افراد احساس اتصال به خداوند می‌کنند که برای

وجود خداوند دلیلی هم نمی‌خواهند. مثلاً دکارت و اسپینوزا

معتقدند که خداوند "بدیهی" است. من نیز با این که اخیراً دو دلیل



عقلی برای اثبات خدا ارائه داده ام که توجه متکلمین جهان را جلب کرده، اما با نظر سعدی موافقم که می فرماید :

ره عقل جز پیچ برپیچ نیست بر عارفان جز خدا هیچ نیست عرفان و شریعت، استقلال معرفت شناسی دارند و بر پایه های خودشان استوارند. عقل فنی یا فلسفه نمی تواند اثبات گر باشد. خیلی وقت ها احوال عرفانی با عقل و منطق جور در نمی آید و از آن بیشتر، خوارق عادات و کرامات. استیسی بررسی کرده و گفته: تناقض منطقی گفتن هم نباید باعث رمیدن خاطر ما شود. نباید بگوییم که این مسئله با عقل و منطق جور در نمی آید. عقل و منطق باید با عرفان و دین جور دربیاید.

این ها پایه های اصیل و مستقلى دارند. این ها ریاضیات نیستند که تقریباً با منطق یکی باشند. این ها حیثیت و اعتبار خود را از اجماع و تواتر و تجربه عرفانی - که احتمال تبانی در آن نمی رود - کسب می کنند.

در این جا باید به موضوع مهم علت تفاوت گویی عرفا پرداخت. ببینید، سخن تنگنا دارد. مثلاً ما به خدا صفت غضب و رحم را نسبت می دهیم. در ترجمه ای دیدم "رئوف" را "دلسوز" ترجمه کرده اند. آیا خدا دل دارد؟ ما از تنگنای بشری، هم در عرصه عرفان و شریعت و حتی علم ناگزیر از کاربرد صفات انسانی هستیم که آن را "انسان وار انگاری" می نامند؛ زیرا انسان مقولات و توانش های معینی در ذهن دارد و این توانش ها را مانند توری بر معانی گوناگون و دشوار می افکند.

عصمت اسلامی: طبق صحبت آقای دکتر آل یاسین که این تجارب عرفانی چرا متفاوت بیان می شود؟ آیا یکی از علت های آن، تفاوت بیان نمی باشد؟ که "چون عرصه سخن تنگ و عرصه معنی فراخ است"، تجربه عرفانی و حالات خود را هر کسی با زبان و اصطلاحات خود بیان می کند. مانند نور بی رنگی که از شیشه یا منشوری می گذرد و می شکند و به رنگ های آبی و سبز و... نمود

وقتی جماعتی حرفی را می زنند و این سخن تک نفره نیست، باید به پرونده آن ها اعتنا کرد. چنان که استیسی می گوید: "من طبیعت گرا هستم و به هیچ دین و خدایی باور ندارم؛ ولی به عنوان قاضی بی طرف که عرفان شرق و غرب را بررسی کرده ام، معتقدم که حرف عرفا راه به جایی می برد، اگرچه تناقض و یا سطح می گویند."



می یابد و تفاوتی در اصلشان نیست و کاملاً وحدت دارند. فقط نوع بیانشان براساس زمینه اجتماعی و فرهنگی و محیطی و نماد و سمبول هایشان متفاوت است.

-- بله! البته تجارب عرفانی در زمینه فرهنگ ها رخ می دهد. در فرهنگ ها تنوع معرفتی وجود دارد؛ این مسائل با زندگی عادی پیوند می خورد و متکثر می شود. مثلاً یک نوع تجربه عرفانی نداریم. به قول ویتکنشتاین، تجربه های عرفانی اگر تناظر یک به یک ریاضی وار ندارند، ولی شباهت خانوادگی دارند - مثل افراد یک خانواده - و بدون این که واحد باشند، همه از یک آبشخور آب می خورند، منتها با ظروف متفاوت.

مثلاً در صوفی و عارف مسلمان هرچه مربوط به اعتقادات و دانسته های اوست، ظاهر می شود. بسیار بعید است یک مسلمان، پولس رسول و یا یک مسیحی، حضرت عباس^ع و یا حضرت سیدالشهدا^ع را در تجربه های عرفانی خود ببیند. این تجربه ها، با تجارب عادی زندگی ربط دارد و غسل و گسستی بین این ها نیست. در کشور هند که نزدیک به یک میلیارد نفر هندو [بت پرست؟] هستند، بسیاری از آن ها انسان های فرهیخته ای می باشند. این که این افراد خردمند بت را بپرستند، به عقل جور در نمی آید. این ها بت را مظهر می گیرند؛ مگر ما مظهر را مظهر نمی گیریم که از خاک کربلا یا تربت اماکن مقدسه است؟ ولی یک وهابی این مظهرها را بت می داند. ما نمی توانیم آن هندویی را که بت می پرستد و با آن به شهود و حقایق عرفانی می رسد نفی کنیم. او بت را سمبل و نماد می گیرد. شیخ محمود شبستری بیتی بسیار جنجال برانگیز دارد:

مسلمان ار بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی ست
برمی گردیم به بحث سوم، یعنی کرامات و خوارق عادات. این ها اتفاقات و پدیده هایی است که ورای پدیده های عادی رخ می دهد و کسانی هستند که یا به کسب و ریاضت می فهمند که رؤیای صادقانه دارند، یا پیشگویی می کنند. ممکن است بپرسید که کرامات پایه ای دارد یا نه؟ ما در قرآن کریم آیاتی داریم که انتساب کرامات به حضرت مریم^س قطعی است. مثلاً غذاها و میوه هایی برای آن حضرت فراهم می شد که غیر فصل خود بود. کرامت بزرگ او، همان بکرزایی و زایش کلمه الله بود. به حضرت خضر^ع که در قرآن او را "عبدصالح"



می نامد، کراماتی منسوب است و آصف برخیا که در قرآن "من عنده علم الكتاب" نامیده شده، وزیر باحکمت سلیمان است که وقتی حضرت سلیمان اسم اعظم را بر روی انگشترش حک می کند و شیطان با ربودن انگشتر جانشین او می شود، آصف سلیمان را به سلیمانی خودش برمی گرداند و دیو را کنار می زند. و در قرآن است که اوست که تخت بلقیس را در چشم برهم زدنی حاضر می کند. پس کرامات و خوارق عادات که در کتاب آسمانی و حیانی ما آمده و در کتاب عهدین هم به وفور اشاره شده است، ریشه ای کهن دارد. در کتب مقدس خاور دور هم چنین اشاراتی هست. اگر در کرامات منسوب به عارفان در تذکره الاولیاء عطار شک بکنیم، در کتب مقدس کمتر شک می کنیم. ولی در روزگار حاضر نیز خوارق عادات از سوی اهل شریعت و اهل طریقت رخ می دهد. در این جا همسایگی و همجواری بین کرامات و خوارق عادات و مسئله ای که علم به آن "پاراپسیکولوژی" یا "فراروان شناسی" یا "روان شناسی ماوراء" می گوید، وجود دارد. شناخت ماوراء، به ماوراء شناخت نیاز دارد. ماوراء را با این حواس و گیرنده های عادی نمی توان شناخت، ولی انسان هایی هستند که این ویژگی را دارند - یا به طور مادرزادی، یا با کسب و کوشش - شادروان پورداوود و شادروان فره وشی در سفری که به کردستان رفته بودند، از نزدیک شاهد اعمال خارق العاده تعدادی از درویشان قادریه بودند که یکی از اعمال آن ها، راه رفتن با پای برهنه بر حجم عظیمی از آتش گداخته بود. این ها مشاهدات استادان ما، آن هم از یک طریقه از اهل طریقت است؛ کارهای دیگر از گروه های دیگر نیز مشاهده شده. هیپنوتیزم ساده ترین کاری است که می کنند و امروزه علم نیز انکاری نسبت به هیپنوتیزم ندارد؛ مگر این که نمی داند ماهیتش چیست. کرامات و خوارق عادات در سطح وسیعی برای انسان های زیادی رخ داده و باز هم رخ می دهد. تواتر عقل پسند بی تبانی برای ما اعتقاد می شود. ما اگر دقت ریاضی و صحت فیزیکی را دنبال کنیم، می بینیم که خود علم هم با حدس ها پیش می رود و هیچ چیز یقینی در علم وجود ندارد و علم هم چنان درویرایش جاودانه به سر می برد، همواره خودش را اصلاح می کند. حقیقت در علم وجود ندارد، واقعیت وجود دارد. ما همواره به حقیقت نزدیک می شویم، هرگز به این سرچشمه نهایی که حقیقت باشد، نمی رسیم؛ همواره تقرّب و نزدیکی بیشتر است و نرسیدن جاودانه.

حال ببینیم آیا می شود کرامات دروغین باشد؟ بله می شود. اما دروغین بودن یک حرف، دلیل دروغین بودن حرف دوم نمی شود. دروغین بودن یک کرامت، دلیل دروغین بودن همه کرامات نمی شود. مثلاً در احضار ارواح، که بینابین فراروان شناسی و خوارق عادات است، تا ۹۹/۹۹ درصد موارد ساختگی و شیادی وجود دارد؛ ولی اگر یک بار هم یک روح احضار شده باشد، علم درمی ماند و مسئول



است که جواب بدهد. امروزه بیش از ۲۰۰ رشته و دپارتمان فراروان شناسی در جهان وجود دارد که این پدیده ها را بررسی می کنند. حتی سازمان های جاسوسی جهان علاقه مند شده اند بدانند که تله پاتی یا دور آگاهی چیست؟ که از هیپنوتیزم و دور آگاهی و دور جنبانی و ضمیر خوانی برای مقاصد کاملاً دنیوی و شوم خود استفاده کنند. این همه دانشگاه نمی آید برای اضغاث و احلام دپارتمان درست کند، این است که این مسائل باید کاملاً بررسی شوند.

برمی گردیم که موضوع را جمع بندی کنیم. همان طور که گفته شد، با این که من خودم بیشتر شریعتی هستم تا طریقتی؛ ولی اگر رنگی از طریقت به شریعت زده شود، برای انسان طراز نوین قرن بیست و یکم پذیرفتنی تر و دلنشین تر می شود. من هم معتقدم که این ها خیلی به هم شباهت دارند و اگر قرار باشد یکی را به کلی انکار بکنیم، نمی توانیم دیگری را به کلی اثبات بکنیم. اگر یکی را اثبات کردیم، می توانیم به دیگری علاقه ای نداشته باشیم ولی نمی توانیم انکارش کنیم. مولانا می فرماید: پوسته بدون مغز و مغز بدون پوسته به هستی خود ادامه نمی دهد. چنان که "دانه قیسی را اگر مغزش را تنها در زمین بکاری، چیزی نروید. چون با پوست به هم بکاری، بروید."

مسئله ای که در کرامات قابل بررسی است، استدراج است که از کلمه "دَرَج" به معنی "آهسته آهسته فرا رفتن و فرو رفتن" است. بزرگان عرفا وقتی کرامتی دست می دهد، به خداوند التجا می برند و التماس می کنند که این حالت از آن ها گرفته شود. شاید این امر یک امتحان الهی باشد تا ظرفیت آن ها را بسنجد و به خودشان نشان بدهد. هر انسانی طاقت دیدن اسرار را ندارد ولی پس از تزکیه نفس و تصفیه روح، به این اطمینان می رسد که خداوند او را برگزیده و آن چه که برای او حجت شده و به صورت علم درآمده، با تواتر و با اجماع و نقل مخبر صادق، برای دیگران هم حجت می شود. پیامبران و اولیاء بی پرده رازها را می دیدند؛ آیا ما هم می بینیم؟

درکشورهند که نزدیک به یک میلیارد نفر هندو [بت پرست؟] هستند، بسیاری از آن ها انسان های فرهیخته ای می باشند. این که این افراد خردمند بت را بپرستند، به عقل جور در نمی آید. این ها بت را مظهر می گیرند؛ مگر ما مَهر را مظهر نمی گیریم که از خاک کربلا یا تربت اماکن مقدسه است؟



خیر! ما به بی پرده دیدن آن‌ها ایمان می‌آوریم؛ حدّ ما همین است. ما به علم ایمان داریم، ما به علم علم نداریم. این که بدانیم چه رازهایی در کیهان هست، باید علمی در حدّ کیهان شناس داشته باشیم.

پس ما به آن چه که یک نفر برندهٔ جایزهٔ نوبل می‌گوید، علم دوم برای خودمان به دست می‌آوریم تا زندگیمان ادامه داشته باشد؛ و گرنه ما باید هم فیزیکدان، هم شیمیدان، هم جغرافیادان و... باشیم. مخصوصاً این که آن‌ها دانش خود را به تجربه هم می‌رسانند و منشأ آثار واقع می‌شوند. چیزی که منشأ آثار واقع می‌شود، مورد پذیرش است.

پس اقناع می‌شویم با سه مسئله که قابلیت گسترش تا ده مسئله را دارد، و نهایتاً نشان می‌دهد که حقیقت یا تصوف و عرفان جهانی - نه فقط اسلامی - راهبر به حقیقت و حقایقی است که دل انسان‌ها را به اعتقاد روشن می‌کند؛ و در نهایت این اعمال برای رشد دادن و فرهیخته ساختن انسان‌هاست، برای گرفتن دست انسان‌ها و از گل ولای این جهان فراتر بردن به مدد اجماع و تجربه و کرامات. چنان که انبیاء هم معجزه می‌آوردند؛ معجزه برای انسان بی باور است. همهٔ انسان‌ها به معجزه اعتقاد ندارند، یا به عبارت بهتر، به معجزه احتیاج ندارند. اینان نیاز ندارند که از انبیاء و اولیاء معجزه و کرامت ببینند تا آن‌ها را باور کنند. راه‌های دیگر عقل پسندی هست که می‌شود به صدق مدعیات ایشان پی برد.

عصمت اسلامی: همان‌طور که گفته شد، مسائل عرفانی و دید عرفانی به جهان، دنیا را زیباتر می‌کند و می‌تواند در جمع کردن و یگانگی مردم سهم بسزایی داشته باشد. تلاش‌های زیادی صورت گرفته است که مردم جهان را با اندیشه‌ها و دیدهای مذهبی مختلف یک جا جمع آوری کند و به قولی، گفت و گوی ادیان بنا نهاده شده است که البته ادیان در قالب شرایع خود، آن چنان گفت و گوی مشترکی نخواهند داشت. چون آن چه موجب تفاوت دینی از دین دیگر می‌شود، عمدتاً شرایع و آداب و رسوم است. آداب و رسوم و شرایع در ادیان، مختلف و متنوع است ولی آن چه که در بین ادیان می‌تواند سبب گفت و گو، اتحاد و همزیستی مسالمت‌آمیز شود، عرفان ادیان است. ما در اسلام محلی داریم به نام کعبه و زیارت بیت الله الحرام. تجمع مسلمانان با هر مذهب و اندیشه‌ای در مکانی خاص و بدور از اعتقادات فرعی، اصلی است که در فروع دین اسلام جای داده شده است. میلیون‌ها مسلمان هم دل و هم رأی مناسکی را انجام می‌دهند که این مناسک دریگانه کردن آن‌ها با هم و سپس تقرب به خداوند، اهمیت ویژه‌ای داشته



است. در جنبه عرفانی نیز ما تجمع ادیان و مذاهب گوناگون بودایی، یهودی، مسیحی، هندو و... را در قونیسه مزار مولانا می بینیم، که دور از تعصب مذهبی ایام خاصی را در کنار هم به گفت و شنود و کسب احوال عارفانه می گذرانند. از شما درخواست می کنم به عنوان عالمی فرهیخته، متولی و مبلغ این گفت و شنود عارفانه جهانی در ایران باشید.

-- البته در رابطه با عرفان تطبیقی فعالیت هایی در ایران انجام شده ولی کافی نیست و مسئولین امر باید در جهت تحکیم روابط عرفانی بین ملت ها تلاش همه جانبه ای را به عمل آورند که این خود می تواند گام بزرگی در جهت بهبود روابط مذاهب و ادیان و در نتیجه صلح جهانی باشد. نه اهل طریقت از اهل شریعت بی نیاز است، و نه اهل شریعت از عطر عرفان و آن سعه صدر و انشراح صدری که عرفان دارد، بی نیاز است. عرفان و طریقت های عرفانی روزبه روز در جهان پیروان بیشتری پیدا می کنند. گفت و گو بین طرق عرفانی بیشتر نتیجه می دهد تا گفت و گوی بین ادیان. البته از بی نتیجگی گفت و گوی ادیان مطمئن نیستیم، شاید روش ها پیشرفته نیست و باید روش ها را بهتر کنند. شاید اگر صاحب فضیلت و صاحب شریعتی نگوید کل حقیقت پیش ماست، ما نیز یکی از شعاع های دایره ایم و نه همه شعاع ها، می شود زمینه صحبت مشترکی فراهم کرد. با شعار: همدلی از همزبانی خوشتر است، ما به نقاط مشترک، صلح مشترک، تفاهم بیشتر و همزیستی بیشتر خواهیم رسید و در نهایت، ما در این دامگه حادثه گیر افتاده ایم. در این دامگه حادثه، بایستی برادرانه و خواهرانه تفاهم داشته باشیم. شریعت و طریقت، هر دو برای مصالحه و مفاهمه بهتر آمده اند اما متأسفانه با دخالت و بیروس های خواسته و ناخواسته از راه خود منحرف شده اند و به جای این که ما را به راه ببرند، گاه خودبه بیراهه کشیده یا کشانده می شوند. ان شاءالله که گفت و گوی ما بین ادیان و از آن ساده تر، طرق عرفانی روزبه روز رو به رشد و تعالی باشد.

در خاتمه از مرحوم فردید جمله زیبایی را نقل می کنم:

دنیا در حال ترقی است، حال آن که به تعالی احتیاج دارد.